

بحثی پیرامون ازدواج

در این شماره و شماره آینده بحثی را در مورد ازدواج دنبال خواهیم نمود. این موضوع همیشه بحث و تبادل نظرهای زیادی را به دنبال داشته است. اما همیشه کلام خدا و همینطور تجارب افراد روحانی توانسته است مشکلات زیادی را از پیش پای خانواده‌ها بردارد و آنان را بسوی صلح و سلامتی رهنمون سازد. یکی از این خادمین در این قسمت تجربیات خود را با ما در میان می‌گذارد.

بعنوان خادم کوچک در خداوند ما عیسی‌مسیح، با خانواده‌های متعددی که دارای مشکلات بودند در ارتباط هستم و بارها برای حل مشکلات به کمک سرورم عیسی‌مسیح قدم برداشتم و در این گذر هم موفق بودم و هم ناموفق. زمانی موفق بودم که به یاری خداوند طرفین درک کردند به که ایمان آورده‌اند و کلام خداوند چه می‌گوید و از آنها چه انتظاری دارد. در این مدت تجربیات زیادی در این زمینه پیدا کرده‌ام که می‌خواستم این را با برادران و خواهران در میان بگذارم. آرزوی من این است که این مقاله مثرتر واقع شود، بخصوص برای عزیزانی که قصد تشکیل زندگی مشترک را دارند و می‌خواهند باعث جلال و افتخار خداوندمان عیسی‌مسیح شوند.

آیا شنا کردن می‌دانی؟ و آیا با فن رانندگی آشنا هستی؟

این اولین سؤال من از عزیزانی است که قصد ازدواج دارند. اگر کسی شنا نمی‌داند آیا حاضر است که در دریای عمیق شنا کند؟ یا اگر کسی فن رانندگی را نمی‌داند آیا حاضر است در خیابانهای پر از ترافیک و یا اتوبان رانندگی کند؟

عیسی‌مسیح فرمود: «زیرا کیست از شما که قصد بنای برجی داشته باشد و اول ننشیند تا بر آورد خرج آن را بکند که آیا قوت تمام کردن آن دارد یا نه؟ که مبادا چون بنیادش نهاد و قادر بر تمام کردنش نشد، هر که بیند تمسخرکنان گوید، این شخص عمارتی شروع کرده نتوانست به انجامش رساند» (انجیل لوقا ۱۴: ۲۸-۳۰).

این سخن عیسی‌مسیح است که در هر کلمه آن معنی عمیقی نهفته است. آیا کسی هست که بخواهد بدون فکر، بدون تأمل، بدون دعا و برنامه‌ریزی دست به عملی بزند؟

متأسفانه در جوامع امروزی اکثر کسانی که می‌خواهند ازدواج کنند آن دانایان نیستند که عیسی مسیح فرمود خانه خود را بر روی صخره بنا می‌کنند، بلکه ازدواج آنان یا از روی هوا و هوس است و یا حسابگری. بنابراین پس از چند سال متوجه می‌شوند مناسب یکدیگر نیستند و مشکلات قدعلم می‌کنند و آنجاست که اگر خانه بنیادش محکم نباشد فرو می‌ریزد. اما اگر پایه آن محکم باشد امواج سهمگین مشکلات می‌آید، ولی شالوده پابرجا می‌ماند.

در صورت اول یعنی سست بودن پایه‌ها، همه چیز فرو می‌ریزد و تخریب یک‌جانبه نیست بلکه چندجانبه است و بالاترین تخریب فرزندان هستند که قربانی این ازدواج ناموفق می‌شوند. ازدواج ممکن است بعضی از مشکلات را حل کند اما مشکلات دیگری ظاهر می‌گردند، چون معنی ازدواج یعنی ادغام و در این ادغام مشکلات بوجود می‌آید. دو شخصیت کاملاً متفاوت اگر حتی هماهنگی با هم داشته باشند هرگز کاملاً شبیه هم نیستند.

اما در ازدواج ما مسیحیان یک الگو حاکم است و آن عیسی مسیح است. میان یک زن و مرد باید علاوه بر تأهل، تعهد نیز حاکم باشد. اما متأسفانه عده‌ای تأهل اختیار می‌کنند ولی حاضر نیستند تعهد بپذیرند و به محض اینکه زندگی با الگوها و ایده‌آل‌های آنها جور نباشد همه چیز را رها کرده و به چند جمله اکتفا می‌کنند از قبیل: تو مرا درک نمی‌کنی و یا ما برای هم ساخته نشده‌ایم و یا ازدواج ما از ابتدا اشتباه بود و ... با گفتن اینها از میدان فرار می‌کنند. اینجاست که باید پرسید چرا از ابتدا حساب نکردی که قوت تمام کردن آن را داری؟ چرا برآورد نکردی؟ چرا خودخواهی‌های خود را ارزیابی نکردی؟ چرا درک مسؤلیت نکردی؟

حال ببینیم مشکلات چیست؟ می‌خواهیم در این قسمت به مشکلات نگاهی بیفکنیم و آنها را با کلام خدا مقایسه نموده و همچنین ببینیم که چرا باید ازدواج کرد؟ فاکتورهای ما برای ازدواج کدام است؟

اول از خود سؤال کنیم چرا می‌خواهیم ازدواج کنیم؟ چون اگر ما مقصود خود را از ازدواج ندانیم بسیار عبث است اگر ازدواج کنیم.

۱- آیا به سن رشد در ازدواج رسیده‌ام؟

۲- ازدواج می‌کنم چون راحت‌تر زندگی کنم و خوشبخت شوم؟

۳- ازدواج می‌کنم چون می‌خواهم تشکیل خانواده دهم و تنها نباشم؟

۴- ازدواج می‌کنم چون امر خداست و مقدس است؟

اول ببینیم سن رشد در ازدواج یعنی چه؟ ما می‌دانیم دوران بلوغ دوران احساسات است که در این دوران احساسات جنسی قوی می‌باشد و احتمال زیاد دارد که بر قضاوت شما تأثیر بگذارد. سن رشد در ازدواج در انسانها متفاوت است و ما می‌دانیم ازدواج در زمانی که کسی به بلوغ فکری نرسیده، اشتباه است، چون برای ازدواج طرفین باید به بلوغ فکری برسند و این بلوغ فکری تابع سن و سال نیست بلکه درک و پذیرفتن مسئولیت است. همچنین طبیعت زن و مرد متفاوت است و خواسته‌های آنها و دید و نگرش‌شان به دنیا و مسائل متفاوت می‌باشد.

پس اگر ازدواج در مرحله بلوغ فکری نباشد در آینده مشکل بوجود می‌آید. اما اگر از این مرحله عبور کرده‌اید و دیگر این احساسات بر شما اثر نمی‌گذارد و ازدواج شما از روی هوی و هوس و امیال نیست و می‌خواهید ازدواج کنید از خود سؤال کنید چرا؟ حال اگر جواب شما شماره ۲ است، یعنی ازدواج می‌کنم برای اینکه راحت و خوشبخت شوم وضعیت چگونه است؟

شنیدم که کشیشی می‌خواست زوجی را عقد کند. کشیش از مرد سؤال کرد که چرا می‌خواهی با این خانم ازدواج کنی؟ مرد پس از برشمردن یک سری محاسن خانم ادامه داد که ایشان همسر مناسبی برای من است همدیگر را دوست داریم و می‌دانم که او می‌تواند مرا خوشبخت کند. از خانم سؤال شد ایشان هم تقریباً همین پاسخ را داد و گفت می‌دانم که ایشان مرد بسیار خوبی هستند و می‌توانند مرا خوشبخت کنند. آقای کشیش جواب داد با عرض معذرت من نمی‌توانم شما را عقد کنم چون هر یک از شما به خوشبختی خود فکر می‌کنید نه خوشبختی طرف مقابل. حال اگر هدف شما این است که خوشبخت شوید لطفاً دست نکه دارید. پولس رسول به کلیسای فیلیپی می‌نویسد:

«با هم یک فکر کنید و همان محبت نموده یک دل بشوید و یک فکر داشته باشید و با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید و هر یک از شما ملاحظه کارهای خود را نکند بلکه هر کدام کارهای دیگران را نیز» (فیلیپیان ۲:۲-۴).

پس خوش بحال شما اگر می‌توانید همسران را بهتر از خودتان بدانید و برای خوشبختی او تلاش می‌کنید و هدف شما این است که یک نفر را خوشبخت کنید. خداوند نیز خود شما را در این امر مهم برکت خواهد داد. ولی اگر می‌خواهید خوشبخت شوید و مرتب چشم دوخته‌اید که طرف مقابل شما را مرتب محبت نماید، لطفاً دست نگه دارید و خودتان را تقویت کنید و دعا کنید که خداوند شما را از خودخواهیها آزاد کند تا با آمادگی بیشتر برای ازدواج تصمیم بگیرید.

سومین هدف از تشکیل خانواده پرکردن تنهایی است. می‌دانیم که خانواده اولین نهادی است که خدا در باغ عدن بنیاد نهاد. پس خانواده از احترام اجتماعی خاصی برخوردار است. از طریق خانواده است که نهادهای دیگر در یک اجتماع تأسیس می‌شود و این خانواده است که یک اجتماع و یک دولت و یک ملت و یک کشور را تشکیل می‌دهد. خانواده‌های خوب می‌توانند جوامع خوبی را بوجود آورند و بر عکس می‌توانند باعث خرابی و ویرانی اجتماع باشند. پس خانواده مقدس است و باید در چارچوب سالم آن را حفظ کرد و برای آن ارزش و احترام قائل شد.

ممکن است شخصی ازدواج کند با این هدف که خانواده تشکیل دهد که به دیگران بگوید که خانواده دارد و در زیر پوشش آن به کارهای خلاف پردازد. ممکن است اینکار در کوتاه‌مدت عملی باشد اما در دراز مدت برملا خواهد گردید. چند سال پیش با خانواده‌ای مواجه شدم که مشکل داشتند و می‌خواستند از هم جدا شوند. البته مرد حاضر نبود ولی همسرش با گریه و زاری می‌خواست که به ایران برگردد. وقتی که یک بعدازظهر تمام به صحبت با آنان صرف شد معلوم شد که مرد مدت زیادی است که با یک خانم اروپایی دوست شده و چون همسر آن خانم یکسال پیش فوت کرده، مرد بیشتر مواقع در منزل زن بسر می‌برد.

چون این آقا بقول خودش مسیحی شده بود می‌خواست که با این خانم مسیحی زندگی کند و هم اینکه می‌خواست همسر قدیمی و فرزندان خود را نیز داشته باشد. زیرا که آنان برای

پنهان نمودن گناه او پوششی بودند. حالا همسر قدیمی با گریه و زاری می‌خواست که به ایران برگردد. وقتی که با مرد صحبت شد حاضر نبود که دست از خانم اروپایی بردارد و حاضر نبود که خانواده را نیز رها کند و در صدد این بود که همسرش را وادار کند که با اقامت چند روز در هفته در منزل آن زن موافقت کند.

متأسفانه تعداد این اشخاص کم نیستند که درک درستی از مسیحی شدن ندارند و متوجه این کلام خداوند نشده‌اند که فرمود: «شنیده‌اید که به اولین گفته شده است زنا مکن، لیکن من به شما می‌گویم هر کس به زنی نظر شهوت اندازد همان‌دم در دل خود با او زنا کرده است» (متی ۵: ۲۸). در موارد دیگری زن همین رفتار را با همسرش کرده و مرد را رها کرده و به دنبال هوی و هوس رفته و می‌بینیم اینها می‌توانند نمونه کسانی باشند که به بلوغ فکری نرسیده‌اند، زیرا متوجه نیستند که متعهد هستند و متأهل.

کلام خداوند می‌فرماید: «جسم برای زنا نیست، بلکه برای خداوند است و خداوند برای جسم» (اول قرن ۶: ۱۴). پس نمی‌توان که اسماً مسیحی شد و عملاً با گناه زندگی کرد. پس اگر هدف ازدواج ناپاک و نادرست باشد و از کانون خانواده سوءاستفاده شود منجر به بروز فاجعه‌ای خواهد شد که نه تنها شکست را به دنبال خواهد داشت بلکه باعث خرابی و ویرانی جامعه و نابودی فرزندان می‌گردد.

نکته ۴ ازدواج می‌کنید زیرا معتقد هستید که امر خداست و مقدس است. پس امیدوار باشید که خداوند شما را در انتخاب همسر مناسب یاری کند و ترس خداوند با شما خواهد بود. اما در اینجا نکاتی هست که باید متذکر شوم:

۱- نظرتان راجع به خود و همسر آینده‌تان چیست؟

کلام خداوند می‌فرماید: «مرد جاهل هر سخن را باور می‌کند اما مرد زیرک در رفتار خود تأمل می‌نماید» (امثال ۱۴: ۱۵).

آیا در رفتار و خصوصیات خود نظری می‌افکنید و یا اصولاً خود را می‌شناسید چه کسی هستید و چه سلیقه‌ای دارید؟ نقاط ضعف شما چیست؟ دارای چه نقاط قوتی هستید؟ اگر از هر شخصی سؤال کنید که می‌خواهی همسرت چه خصوصیتی داشته باشد بلافاصله

بهترین‌ها را می‌شمارد. مرد می‌گوید: تحصیلکرده، زیبا، باوقار، مطیع، البته اگر ثروتمند باشد چه بهتر و ... خانم‌ها می‌گویند: جذاب، پولدار، خوش لباس، وفادار و ...

ممکن است اینها تمام امتیاز باشد ولی کمتر کسی را می‌توان پیدا کرد که آینه در دست داشته باشد و خصوصیات خود را جستجو کند و به قول کلام خدا در رفتار خود تأمل کند و از خود سؤال نماید کدامیک از خصوصیات من به خوشبختی همسر آینده من کمک می‌کند و کدامیک ویران‌کننده است. تا زمانیکه آینه حقیقت در دست نداریم و بهترین‌ها را در خود می‌بینیم مسلماً در آینده هم نخواهیم توانست ازدواج موفق داشته باشیم. کمتر کسی را می‌توان پیدا کرد که در رفتار خود تأمل کند.

معمولاً همه دیگری را زیر سنجش و مقایسه می‌برند. اما اگر می‌خواهید ازدواج شما با شکست مواجه نشود از پیش جلوی خرابی را بگیرید. قبل از هر چیز خود را بشناسید، سپس سعی کنید همسر آینده‌تان را بشناسید. خواست شما مهم است. چه می‌خواهید و چه انتظاری دارید؟ آیا آنچه معیار شماست درست است و همیشه در هر مورد حق با شماست یا می‌توانید حق را بطرف مقابل هم بدهید؟ آیا نصیحت‌پذیر هستید؟ آیا از خرده‌گیری دیگران عصبانی و رنجیده می‌شوید؟ آیا زود بخشم می‌آید؟ آیا زودرنج، نکته‌بین، یک‌دنده، متعصب و بی‌منطق هستید؟ اگر شما به خصوصیات باطنی و ظاهری خود بنگرید و سعی در رفع معایب خود ننمایید و مرتباً خود را با الگوی کامل یعنی عیسی مسیح نسنجید، در مسأله ازدواج با مشکلات مواجه خواهید گشت.

کلام خدا برای تمامی این خصوصیات راه‌حل دارد و بهمین دلیل اگر همیشه همه ما معیارمان کلام خدا و الگویمان عیسی مسیح باشد در خصوصیات خوبمان هم با فروتنی به زندگی ادامه خواهیم داد. اما اگر خود را با دیگران مقایسه کنیم و الگوی ما دنیا و دیگران باشد جای فخر بسیار است و غرور و سقوط در کمین.

پس بیایید قبل از هر چیز دعا کنید و اراده نیکوی او را طالب باشید و سپس خود را بر طبق کلام برآورد کنید که آیا می‌توانید این عمارت را به پایان برسانید.

در خاتمه این بخش یادآور می‌شوم که عیسی مسیح به فریسیان فرمود: «از این جهت مرد پدر و مادر خود را رها کرده و به زن خویش پیوندد و هر دو یک تن خواهند شد. بنا براین

بعد از آن دو نیستند بلکه یک تن هستند پس آنچه را خدا پیوست انسان جدا نسازد» (متی ۱۹:۵-۶).

پس بیایید آن فریسیان نباشید بلکه فرزندان خلف عیسی مسیح باشید که امر ازدواج را طبق کتاب پیدایش امری مقدس می‌دانند. پس بعد از ازدواج یک تن هستید و آیاکسی حاضر است به بدن خود آسیب برساند و اگر معنی یک‌تن بودن را درک کنید، آنوقت بسیاری از مسائل و مشکلات بوجود نخواهد آمد و تمامی اختلاف سلیقه‌ها بی‌رنگ می‌شوند و بجای آنها، عشق و محبت عیسی مسیح کانون خانواده را تشکیل می‌دهد. همچنین بقیه خانواده نیز به گرد این کانون جمع می‌شوند و سعی می‌کنند به یاری سرور سلامتی همه چیز با آرامش جلو بروند و این تن همیشه برای جلال خداوند عیسی سالم بماند. آنجاست که هرگز هیچ مشکل و هیچ قدرتی نخواهد توانست به این بدن لطمه بزند.

اگر مسأله را قدری عمیق‌تر بررسی کنیم ملاحظه می‌کنیم که افراد زیادی هدف و انگیزه صحیحی برای ازدواج نداشته‌اند و شاید بگوییم مسأله را دست‌کم گرفته‌اند. آنان بدون فکر در مورد عواقب آن تحت تأثیر احساسات، خانواده و جوانی ازدواج کرده‌اند و سپس دچار سرخوردگی شده‌اند. عدم اطلاع و نداشتن مطالعه کافی در امر ازدواج یکی از مسائل مهم است که به آن توجه نمی‌شود. این امر بخصوص در ممالک ما که مشاوران ازدواج و یا کتابها و مراکز مختلف برای اطلاعات کافی و یا مشورت دادن در این امر به دو طرف وجود ندارد، بیشتر دیده می‌شود.

در مدارس ما ممکن است هر گونه علمی تدریس شود، اما هرگز راجع به ازدواج و خانواده و یا مشکلات زن و مرد هیچگونه اطلاعات و یا تدریسی داده نمی‌شود. آنچه که ما در صفحه تلویزیون یا سینما و یا در کتابهای رمان می‌خوانیم ازدواج نیست. ازدواج، واقعیتی است که باید طرفین را با دادن اطلاعات صحیح و دادن دید به آنها، در انتخابشان یاری کرد. ما ایمانداران این نکته را واقف هستیم که کسانی نیز هستند که با ایمان و دعا همسر آینده‌شان را انتخاب کرده‌اند و با مدد از کلام خدا و دعای ممتد و به دور از هرگونه غرور و خودخواهی، با یکدیگر زندگی کرده‌اند. این افراد با قرار دادن عیسی مسیح و عشق او در رأس زندگیشان از برکت الهی برخوردار بوده و باعث برکت فرزندان و اطرافیان نیز بوده و هستند.

اما مشکلات در ازدواج مسیحی کدام است؟

بهبتر است به اطراف خود نگاهی بیندازیم و انواع ازدواج‌هایی را که می‌شناسیم بررسی کنیم و ببینیم که علت بسیاری از این عدم موفقیتها و شکستها چیست و تا چه حد می‌توان از بروز آن جلوگیری کرد.

۱- ازدواج با دو فرهنگ مختلف

این نوع ازدواج هم می‌تواند موفق باشد و هم مشکل‌ساز. در صورتیکه هر دو با ایمان به خداوند و دعا ازدواج کرده باشند، اختلافات فرهنگی حساسیت خود را از دست داده، مغلوب عشق و محبت می‌گردد. زیرا که در اینجا عیسی مسیح و عشق او مرکز زندگی زوجین را تشکیل می‌دهد و کلام خدا و روح‌القدس هادی آنهاست. اما زمانی هم هست که این ازدواج ناموفق است و آن زمانی است که هر یک از طرفین به مسائل فرهنگی خود چسبیده باشد و با داشتن عینک بدبینی طرف دیگر را با هموطنان خود مقایسه می‌کند. بیا باید انواع ازدواج‌ها را با یک مثال مشترک قدری بررسی کنیم چون این مثال تقریباً در انواع ازدواج‌ها می‌تواند صادق باشد. دو انسان با دو تربیت مختلف، با دو فرهنگ متفاوت می‌خواهند زیر یک سقف زندگی کنند. فرض کنید یک دختر در سن جوانی به شهر یا کشور دیگری رفته و می‌خواهد تحصیل کند.

این دختر باید به تنهایی مسئولیت زندگی خودش را بپذیرد. از نظر مالی باید کار کند یا کمک هزینه از خانواده دریافت کند، باید به مدرسه یا دانشگاه برود، سپس در خانه به کارهای شخصی خود پردازد و بعد آشپزی کند. شستشو و اطو کشی و غیره را انجام دهد. در همین شرایط یک پسر را در نظر بگیریم که او هم باید در کشور یا شهر دیگری خودش را به تنهایی دور از خانواده اداره کند. او هم باید تمامی کارهای بالا را انجام دهد. حال این دو نفر روابط با دوستان و آشنایان خود هم دارند و گاهی با آنها هستند و به تفریح خود هم می‌پردازند. حالا این دو نفر می‌خواهند با یکدیگر زیر یک سقف زندگی کنند. چرا مشکلات بوجود می‌آید؟ البته ما می‌دانیم مشکلات فقط این جنبه نیست، چون این جنبه بسیار پیش پا افتاده است.

ولی از آنجائیکه می‌خواهیم سعی کنیم نکات مختلف را بررسی کنیم به این نکات می‌پردازیم. بله این دو نفر بجای اینکه با یکدیگر همکاری داشته باشند و هر کس به تنهایی فکر کند: "تا دیروز من به تنهایی همه کار را انجام می‌دادم اما امروز یک کمک دارم". بجای اینگونه برخورد اگر هر کدام سعی کند مسئولیتها را به گردن دیگری بیندازد اختلافات بروز می‌کند و زندگی چهره زشتی پیدا خواهد کرد. بهر حال این طرز فکر اشتباه است، زیرا برای تأمین زندگی هر دو باید کار کنند و هر دو باید کار خانه را تقسیم کنند و در خانه عدل و انصاف و عشق حاکم باشد، نه فرهنگ مرد سالاری و نه فرهنگ زن سالاری.

اگر خوب فکر کنیم متوجه می‌شویم که باید عشق به طرف مقابل خود داشته باشیم تا بتوانیم مانند وجود و نفس خود او را دوست بداریم. باید عاشق باشیم تا ازدواج کنیم، نه اینکه عاشق ازدواج باشیم. پولس رسول می‌فرماید: هر یکی از شما زن خود را مثل نفس خود محبت بنماید و زن شوهر خود را احترام کند. (افسی ۵: ۳۳).

آیا کسی حاضر است به نفس خود لطمه بزند؟ حاضر است بدن خود را مجروح و زخمی کند؟ مسلماً خیر. پس اگر مسیح مرکز زندگی باشد و ما با کلام خدا زندگی کنیم و نیز عدل و انصاف حاکم بر خانواده باشد، اختلاف فرهنگی مشکلی را ایجاد نمی‌کند.

۲- حال بینیم ازدواج دو ایماندار چگونه است

همانگونه که قبلاً اشاره شد اگر طرفین زندگی خود را از ابتدا در دستهای خداوند قرار داده باشند و با دعا ازدواج کنند و در کلام خدا رشد کرده باشند و شعار آنها مکتب عشق مسیح و جلال او باشد، مسلماً عطر خوشبوی عیسی مسیح خواهند بود. ممکن است مشکلات داشته باشند اما زودگذر است زیرا می‌دانند باید ببخشند و یکدیگر را محبت نمایند. چنانکه کلام خدا در رساله افسسیان ۵: ۲۸ می‌فرماید: «مردان، زنان خود را محبت نمایید، زیرا که هر که زوجه خود را محبت نماید خویشتن را محبت می‌نماید». پس در چنین فضایی جای غرور نیست. جای کینه و خودخواهی نیست. از مردسالاری یا زن‌سالاری خبری نیست.

۳- ازدواج یک مسیحی با ایمان با بی ایمان

در این نوع ازدواج یا احساسات حاکم شده و یا حسابگری. اگر احساسات حاکم شده که مسلماً پس از مدتی اختلافات شروع می شود. یا ممکن است حسابگری باشد چون احتمال دارد شخص بی ایمان به عناوین مختلف به طرف مقابل خودش را نزدیک کند و او را متقاعد نماید که می خواهد ایمان بیاورد، با او همراه باشد و غیره، که پس از مدتی برملا می شود. در این مورد و هم در مورد احساسات دیده شده که گاهی شخص ایماندار خودش را قانع کرده که این ازدواج از طرف خداست. باید در هر دو مورد مراقب بود که همه چیز را به هدایت خدا نسبت ندهیم. چون احساسات انسان کدر است و گاهی عقل را نیز همراه می کند. پس از بروز اختلافات است که شخص ایماندار هم ضربه روحی می خورد و هم جسمی. زیرا مرتب می خواهد از این هدایت خود دفاع کند و آنگاه خود نیز از نظر رابطه با خداوند سست می شود، در حالیکه این اشتباه، خواست اوست نه خداوند.

کلام خداوند در دوم قرن تیان ۶:۱۴ می فرماید:

« زیر یوغ ناموافق با بیایمانان مشوید زیرا عدالت را با گناه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است.»

۴- ازدواج دو غیرایماندار و سپس ایمان آوردن یک طرف و یا هر دو

این نوع ازدواج شاید عادیترین نوع ازدواج باشد. دو انسان با هر گونه شرایط قبلی ازدواج کرده اند و و پس از گذشت مدت زمانی چه خوب یا بد، حال صاحب فرزندان هستند. بررسی ما این است که اگر پس ازدواج یکی از طرفین با عیسی مسیح آشنا شود، تکلیف چه خواهد بود؟ سؤال اول این است که چرا بیشترین مشکلات و جدایی در این نوع ازدواجها، بین مسیحیان ایرانی وجود دارد؟

خدارا شکر که این فیض و نظر او بوده که لطف کند و از هر قوم و قبیله انتخاب نماید تا نام عزیزش را بشناسند و زیر نام عیسی مسیح و کلام خدا با صلح و سلامتی زندگی کنند. اما آیا این صلح و سلامتی را همه درک می کنند؟ و می دانند به که ایمان آورده اند؟ و درک می کنند که خداوند را نظر به ظاهر نیست؟ «هر که به او ایمان آورد خجل نخواهد شد،

زیرا که در یهود و یونانی تفاوتی نیست که او خداوند همه ما است». و هر کدام از ما نام او را بخوانیم نجات خواهیم یافت.

متأسفانه در تجربیاتی که در این چند ساله به عنوان خدمتگزار کوچک خداوند در نقاط مختلف دنیا داشته‌ام، برخی از عزیزان این نجات را جدی نمی‌پندارند و به این بسنده می‌کنند که مسیحی شده‌اند و آزاد از قید و بند و یا به قول بعضیها از "قید شریعت" آزاد شده‌اند! درست است که ما دیگر بنده شریعت نیستیم اما آیا هرگز فکر کرده‌ایم بجای آن چه چیز را در زندگی خود جایگزین کرده‌ایم؟ عیسی مسیح جانش را برای نجات ما داد، پس باید به عمق این محبت و نجات پی‌ببریم، همانگونه که سرورمان عیسی مسیح به نیکو دیموس (معلم و استاد شریعت) فرمود: «اگر کسی از سر نو مولود نشود ملکوت خدا را نمی‌تواند دید» یوحنا ۳:۳.

باید همه به این نکته توجه داشته باشند که تولد تازه چه معنی و مفهومی دارد و چرا باید از نو متولد شد. بیایید به دیگران نگاه نکنیم بلکه نگاهمان به عیسی مسیح و عمل او بر روی صلیب و تعالیم او باشد چه زن، چه مرد، چه با سابقه ایمانی کم و چه زیاد فرقی ندارد. برای تولد تازه هیچوقت دیر نیست، برای تسلیم شدن به عیسی مسیح هیچوقت دیر نیست. آن لحظه می‌تواند همین الان باشد. به حضور او بیاییم و از او درخواست کنیم به ما تولدی نو عطا کند تا از قید و بندها آزاد شویم، از تعصبات بیجا، از فرهنگ گذشته، از خرافات گذشته، از لعنت گذشته، از خودخواهیهای گذشته آزاد شویم تا بتوانیم او را در عمق وجودمان بیابیم و روح قدوس او راهنمای ما باشد.

در عمل دیده شده که خانواده‌های زیادی در بحران بوده و زندگی زناشویی چندین ساله آنها به خطر افتاده، اما چه زمانی؟ زمانیکه یکی از طرفین یا هر دو از قید و بندها آزاد نشدند. از تعصب، از خرافات و گذشته تاریک و اینها نه تنها به خود بلکه به بدن خداوند و خدمت او لطمه زده‌اند.

خداوند به ظاهر نگاه نمی‌کند، بلکه او درون قلبها را می‌بیند. اینکه چه مرد اول ایمان بیاورد و چه زن، باید هر دو در فروتنی از هم پیروی کنند و نسبت به هم در اطاعت بسر ببرند. بعضی مواقع در این میان مشکلاتی بواسطه غرور و خودخواهی اجازه نمی‌دهد

بعضی از اشخاص فروتن شوند و از مسیح اطاعت کنند. خداوند عیسی به صدای تحکم آمیز و بازوی قوی نگاه نمی‌کند. او به قلب صاف و دل فروتن نگاه می‌کند.

نمونه‌هایی را دیدم که زنان با فروتنی کلام خدا را پذیرفته و با وفاداری برای همسر و اعضای دیگر خانواده دعا کرده‌اند و آنقدر ایستادگی و فروتنی کرده‌اند تا همسرشان به دامن خداوند بیایند. ولی به محض ایمان آوردن مرد، مشکلات شروع شده و طبق فرهنگ گذشته شاید مرد فکر می‌کند اینجا را کم آورده پس حال باید در صدد جبران برآید. یا با روش سرکوب و زور و یا اینکه شاگرد نشده ادعای استادی می‌کند تا ثابت کند که کمتر از دیگری نیست.

اگر هر شخص موعظه بالای کوه عیسی مسیح را درک کند دیگر جایی برای غرور در قلبها نمی‌ماند. خوشابحال پاکدلان، خوشا بحال حلیمان، خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت، خوشابحال رحم‌کنندگان. امروز اگر کسی عدالت را در خانه خود اجرا نکند او را با مسیح چه کار است؟ اگر بر فرزندان خود رحم نکند چگونه بر دیگران رحم خواهد کرد؟ اگر فروتن و افتاده نباشد نام سرور و ولی او عیسی مسیح نیست و اگر پاک‌دل نباشد پیرو مسیح نیست.

تولستوی نویسنده روسی می‌نویسد: "تا زمانیکه بشر هموعان خود را به چشم برادر و زندگی را به عنوان امری مقدس نگاه نکند زندگی دیگران را تباه خواهد کرد". این حرف یک نویسنده است که از تعصب بیجا و افکار نادرست سخن می‌گوید. پس چقدر بیشتر باید ایمانداران مراقب خود باشند. اگر کسی هنوز در قلب خود تعصب، غرور و حسد دارد، چگونه می‌خواهد خادم خداوند عیسی باشد؟ آیا خداوند نفرمود حصاد فراوان است عمه کم، پس آیا می‌شود همه خود را خادم بدانند؟ آیا عیسی مسیح شاگردانش را سه سال تعلیم نداد؟ آیا می‌شود بدون تعلیم برای دیگران موعظه کرد و واعظ بدون عمل بود؟ این ریشه نابجا را باید کند و بجایش تخم محبت کاشت تا با کمک روح‌القدس آبیاری شود. باید خانه دل را پاک کرد تا خداوند عیسی توسط روح قدوس او در قلبها ساکن شود.

کار دیگری هم که می‌توان برای رفع بحران کرد این است که دو نفر راضی شوند که مشکل را حل کنند و این در صورتی است که متوجه خطر شده باشند و بلافاصله دست بکار شوند. بنظر من باید آنها موافقت کنند که با یک مشاور مسیحی صادقانه برخورد داشته باشند.

آنان باید دور از تعصب به ضعف‌های خود اقرار کنند تا که ابرهای تیره کنار رفته و نور ایمان به وجود آنها بتابد و هر دوی آنها برکت بگیرند و باعث برکت دیگران شوند. باید اولین هدف این باشد که طرفین بخواهند در جهت شناخت خداوند عیسی قدم بردارند و بدانند که ریشه مشکل در کجاست؟ عده‌ای هستند که چون نمی‌خواهند با مشکل روبرو شوند و آن را حل نمایند، راه چاره را در فرار می‌بینند و یا طلاق، که ما می‌دانیم هیچکدام چاره‌درد نیست، چون بیمار همچنان بیمار باقی مانده است، فقط بیماری‌اش را مخفی کرده و حتی ممکن است این بیماری را به دیگران نیز سرایت دهد.

همچنان که انسانی که جسماً بیمار است به سراغ پزشک می‌رود، به همان صورت زمانیکه دارای مشکل روحی و روحانی باشد باید با یک مشاور مسیحی که هدفش کمک و یاری است، تماس گرفته و صادقانه مطالب خود را با او در میان بگذارد. باید قبول کرد مسائلی هست که ریشه در گذشته داشته و به فرهنگ خانوادگی و تربیت و محدودیت‌های مربوط به آن بستگی دارد که باید زیر نظر متخصصین با دعا و فروتنی ابراز شود تا در رفع آن چاره‌اندیشی کرد.

پس عزیزان بیایید اگر چنین مشکلاتی هست سعی کنیم تا آن را برطرف نماییم و با فروتنی عطر خوشبوی مسیح باشیم، نه باعث خنده و تمسخر دیگران. اگر کسی هنوز این بحران‌ها را سپری می‌کند و قادر نیست به همسر و فرزندان خود یاری دهد و آنها را محبت کند، چگونه خواهد توانست امتها را شاگرد سازد؟